خاطره

۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۵ سالروز اشغال دوم مهران از سوی بعثی‌ها

حملاتی که با غیرت رزمندگان ایرانی دفع شدند

غلامحسین بهبودی

۲۷ اردیبهشت ۶۵ شهر مهران که یک‌بار ابتدای جنگ به اشغال دشمن در آمده بود، مجدداً به تصرف بعثی‌ها در آمد. زمان اشغال مهران، نسلی از رزمنده‌ها وارد جنگ شده بودند که عادت به حمله داشتند و از اینکه می‌دیدند عراق از لاک دفاعی خارج شده و دست به تهاجم زده است، خون‌شان به جوش آمده بود. مرور کوتاهی بر شرایط آن روزهای جبهه‌های جنگ تحمیلی می‌اندازیم.

سال‌های برتری ایران

سال‌های برتری ایران در جنگ، طولانی‌ترین بخش از دفاع مقدس را شامل می‌شوند. ابتدای جنگ عراق دست برتر را داشت و یک سال بعد این برتری را از دست داد. سپس ایران شروع به حملاتی کرد که صرف نظر از میزان موفقیت آنها تا اواخر سال ۶۶ این برتری در حالت هجومی را حفظ کرد. درست در این بخش از دفاع مقدس که تقریباً شش سال و نیم طول کشید نسلی در فضای جبهه‌ها ورود کرده و آبدیده شده بودند که صرفاً شاهد حملات ایران بودند. بعثی‌ها تقریباً از زمان شکست حصر آبادان که مهر ۱۳۶۰ صورت گرفت، در حالت دفاعی قرار داشتند. تا زمان فتح خرمشهر، دیوار دفاعی بعثی‌ها در داخل ایران تشکیل شده و پس از فتح خرمشهر، این ایران بود که آهنگ ورود به خاک دشمن کرد و آنها را در خاک خودشان مورد تعقیب و تنبیه قرار داد.

حملات بی‌امان به دشمن

از نیمه سال ۶۰ سپاه اولین تیپ‌های خود را تشکیل داد و کمی بعد هر تیپی به یک استان تعلق گرفت. اعزام‌ها سروسامانی به خود گرفتند و به این ترتیب حضور نیروهای مردمی در جبهه‌ها با سهولت بیشتری امکانپذیر شد. در این زمان نسلی وارد جنگ شد که عموماً متولد دهه ۴۰ بودند. این نسل حدود شش الی هفت سال را در شرایطی سپری کرد که ایران حمله کننده و عراق در لاک دفاعی فرو رفته بود. در خلال تمام این سال‌ها نیز کشورمان عملیات بزرگ، متوسط و کوچک بسیاری طرح‌ریزی و اجرا کرد. عموماً نیروهای ایرانی شب‌ها به خط دشمن می‌زدند، آنجا را فتح می‌کردند و سپس با روشنایی هوا به مقابله با پاتک‌های دشمن برمی‌خاستند. اگر نقطه فتح شده در یک عملیات می‌توانست مقابل پاتک‌های دشمن مقاومت کند و منطقه مورد نظر تثبیت می‌شد، دیگر عقب‌نشینی از آنجا معنا نداشت! ایران از سال ۶۲ که جزایر خیبر را گرفت و بعد در سال ۶۴ فاو و در سال ۶۵ بخشی از شلمچه را گرفت، دیگر از مناطق فتح شده عقب‌نشینی نکرد و همین مسئله باعث شد تفکر فتح و حفظ آن در میان رزمندگان نسل جوان به نوعی نهادینه شود. از این رو این نسل ورود کرده به جبهه‌ها را باید نسل پیروز جنگ بدانیم.

حملات بعثی‌ها

در سال ۶۵ عراق به صورت محدود از لاک دفاعی خارج شد و به استراتژی دفاع متحرک پرداخت. به صورت برق آسا به نقطه‌ای از مرزها ضربه زد و سپس در جای دیگر این ضربات را تکرار کرد. نهایت و اوج این استراتژی فتح مهران بود که خبر سقوط آن برای مردم ایران و به خصوص رزمندگان دفاع مقدس بسیار سخت بود. رزمندگانی که همواره عادت به حمله داشتند، از اینکه می‌دیدند عراق از لاک دفاعی خارج شده و دست به حمله زده است، خون‌شان به جوش آمده بود. در نتیجه امام(ره) فرمان آزادسازی مهران را صادر کردند و در جریان عملیات کربلای یک و در تیرماه همان سال ۶۵، مهران در کمتر از دو ماه، از دست بعثی‌ها آزاد شد.

نمایی از شهر مهران در زمان اشغال

سال‌های برتری ایران در جنگ طولانی‌ترین بخش از دفاع مقدس را شامل می‌شوند. ابتدای جنگ عراق دست برتر را داشت و یک سال بعد این برتری را از دست داد. سپس ایران شروع به حملاتی کرد که صرف نظر از میزان موفقیت آنها تا اواخر سال ۶۶ این برتری را در حالت هجومی حفظ کرده بود

خاطراتی از شهید اسماعیل شعبانی در گفت‌وگو با همرزم و برادر شهید

اسماعیل سال‌ها میهمان قربانگاه حاج عمران بود

شهید اسماعیل شعبانی

شهید شعبانی نفر سمت راست

علیرضا محمدی

شهید اسماعیل شعبانی وقتی در بلندی‌های حاج عمران روی زمین افتاد، همرزمش حاج کمیل مطیع‌دوست تنها لحظاتی بعد خودش را بر پیکر او رساند. اسماعیل زمان شهادتش ۱۹ سال داشت. نوجوان شهیدی که با چهره نورانی و صفای درونی‌اش دیگران را به سمت خودش جذب می‌کرد. پیکر او پس از شهادت همراه چند شهید دیگر تا سال‌ها در منطقه عملیاتی کربلای ۲ ماند و سپس تفحص شد و به خانه برگشت. در گفت‌وگویی که با حاج کمیل مطیع دوست همرزم شهید و همین طور احمد شعبانی برادر شهید داشتیم، مروری بر خاطرات و خصوصاً نحوه شهادت این رزمنده دفاع مقدس داشتیم که با هم می‌خوانیم.

همرزم شهید

چه زمانی با شهید شعبانی بیشتر آشنا شدید؟

شهید شعبانی از رزمندگان بخش کومله لنگرود بود و من هم از همین منطقه هستم. از همین طریق ایشان و خیلی از رزمندگان مسجد جامع کومله را می‌شناختم. اما شهریور ۶۵ که قرار بود لشکر ۱۶ قدس گیلان به فرماندهی سردار شهید حاج حسین همدانی در بلندی‌های حاج عمران عملیاتی انجام دهد، شهید اسماعیل شعبانی به اتفاق تعدادی از رزمندگان بخش کومله خودشان را به منطقه عملیاتی رساندند و در گردان حمزه سازماندهی شدند. خوب یادم است یک روز روشنایی هوا جایش را به تاریکی شب می‌داد که یک مینی‌بوس به محوطه گردان حمزه رسید. مسافرینش همگی از بچه‌های مسجد جامع کومله بودند و اسماعیل هم بین آنها بود. چون از قبل این بچه‌ها را می‌شناختم به اتفاق تعداد دیگری از همرزمان به سوی آنها رفتیم و مصافحه گرمی داشتیم. مسافران این مینی‌بوس گرچه مسیری طولانی را از شمال تا غرب کشور طی کرده بودند، اما رنج سفر و خستگی‌های آن باعث نشده بود روی روحیه و توان‌شان تأثیر بگذارد. رزمندگان اعزامی خیلی گرم و صمیمی با دیگر بچه‌ها روبوسی کردند و از آن روز تا شروع عملیات و شهادت تعدادی از همرزمان که اسماعیل شعبانی هم بین شهدا بود، چند روز خاطره‌انگیز را با هم گذراندیم.

روحیات شهید شعبانی چطور بود؟

او یک نوجوان ۱۹ ساله بسیار نورانی و با صفایی بود. روزی که به گردان حمزه آمد، همان شب بعد از نماز مغرب و عشا و صرف شامی مختصر، یک مراسم بسیار معنوی سینه‌زنی برگزار کردیم. شاید تنها سه روز به عملیات مانده و شوق شهادت باعث شده بود آن مراسم یک معنویت عمیقی داشته باشد. در جمع گردان، اسماعیل حجب و حیای خاصی داشت. غیر از بچه‌های قدیمی که او را می‌شناختند، با باقی بچه‌ها آشنایی نداشت و چون محجوب بود، مدتی طول می‌کشید که به اصطلاح یخش باز شود. تا زمان آغاز عملیات کربلای ۲ هنوز با همرزمان دسته خودش رفیق نشده بود. ما که او را تا حدی می‌شناختیم، می‌دانستیم چه شخصیت دوست‌داشتنی دارد و حشر و نشرش بیشتر با ما بود. من همیشه مجذوب نورانیت چهره او می‌شدم. معصومیتی در رفتارش داشت که باعث می‌شد نسبت به او احساس نزدیکی داشته باشی.

چند روز بعد وارد عملیات شدید؟

تقریباً سه روز بعد از آمدن اسماعیل و دیگر بچه‌ها، غروب روز ۸ شهریورماه، حاج حسین همدانی فرمانده لشکر قدس آمد و برای‌مان سخنرانی کرد. مهندس سیدحسین نبوی از بچه‌های آستانه هم برای ما مداحی کرد. قرار بود بچه‌ها با وسایل نقلیه مثل کامیون، کمپرسی و... به صورت شبانه تا نزدیکی‌های منطقه عملیاتی انتقال داده شوند. روز یک‌شنبه ۹ شهریور ۶۵ همه بچه‌های گردان را در شیارهای اطراف ارتفاعات کدو در حاج عمران - پیرانشهر مستقر کردیم. این روز فراموش نشدنی بود و هر لحظه‌اش خاطره‌ای جذاب رقم می‌زد. بین این دید و بازدیدها و به عبارتی طلب حلالیت‌ها و درخواست شفاعت‌ها، چهره زیبای اسماعیل نورافشانی می‌کرد. از آن دست چهره‌هایی که به قول بچه‌های دفاع مقدس، نوربالا می‌زد. آن شب بعد از اینکه نماز مغرب و عشا را خواندیم، از شیارهای محل تجمع به طرف ارتفاع بلند کدو رفتیم و از آنجا عبور و به سوی ارتفاعات سر به فلک کشیده وارس در خاک عراق و سپس منطقه چومان مصطفی حرکت کردیم تا به نقطه مورد نظر برسیم. در این عملیات باید ارتفاعات مهمی در منطقه حاج عمران آزاد می‌شدند.

یک روز در حالی که می‌رفت روشنایی هوا جایش را به تاریکی شب بدهد، یک مینی‌بوس به محوطه گردان حمزه رسید. مسافرانش همگی از بچه‌های مسجد جامع کومله بودند و اسماعیل هم بین آنها بود. چون از قبل این بچه‌ها را می‌شناختم به اتفاق تعداد دیگری از همرزمان به سوی‌شان رفتیم و مصافحه گرمی داشتیم، تا شروع عملیات زمان زیادی نمانده بود

شهید شعبانی در مرحله اول عملیات به شهادت رسید؟

با شروع عملیات، گلوله‌های منور دشمن منطقه را مثل روز روشن کرده بودند. در این هنگام چاره‌ای جز اختفا نداشتیم. حجم آتش دشمن لحظه به لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد و هر لحظه دوستان را از جمع زمینیان به آسمان پرواز می‌داد. دیگر تحمل فراق و شهادت این همه عزیز برایم سخت شده بود. با همه این احوالات هیچ رزمنده‌ای را متزلزل ندیدم. با هر آنچه در دست داشتیم سنگرهای دشمن را نشانه می‌گرفتیم و برخی از آنها را منهدم می‌کردیم. از نهرهای کوچکی که آب آن با خون بچه‌ها رنگین شده بود، در حال عبور بودیم که در همین حین تیر مستقیم دشمن به بازوی چپم اصابت کرد. برادر طلبه و بسیجی علی اندوهگین با سربند و پارچه‌ای دستم را بست تا خونریزی آن بند بیاید. علی آقا و شهید یوسف عموزاده از بچه‌های رشت، رفقای صمیمی هم بودند. همین طور که ادامه مسیر می‌دادیم، ناگهان چشمم به جسم بی‌جان آقا اسماعیل افتاد. ناخودآگاه به سویش رفتم. برای اینکه روحیه بچه‌ها ضعیف نشود بغض‌هایم را قورت دادم. با صدای بلند اسماعیل را صدا زدم. اسماعیل... اسماعیل... هیچ پاسخی دریافت نکردم. در نزدیکی او پیکر مطهر شهید علی پرون و شهید نادر عیسی‌پور از ماسال هم نقش بر زمین شده و این بچه‌ها چه مظلومانه آرمیده بودند. چون عملیات ادامه داشت، به ناچار از آنها خداحافظی کردم و آخرین بوسه‌ام را نثار آقا اسماعیل کردم. آنچه یادم می‌آید ساعت مچی‌اش را باز کردم تا به یادگار داشته باشم، اما در کمتر از آنی پشیمان شدم و دلم نیامد. مجال فکر کردن نداشتیم. باید خودمان را روی اطراف ارتفاعات دشمن می‌کشیدیم تا بعثی‌ها از ما تلفات بیشتر و اسماعیل‌های دیگری را نگیرند.

در عملیات کربلای ۲، ۱۱ شهید مفقودالاثر از بچه‌های بخش کومله در منطقه جا مانده و اسماعیل هم در بین آنها بود. خانواده‌ها تا سال‌ها چشم انتظار بازگشت پیکر عزیزانشان بودند. این چشم انتظاری تا پنج سال بعد از پایان دفاع مقدس طول کشید. سال ۱۳۷۲ پیکر اسماعیل از سوی گروه‌های تفحص شناسایی شد و به خانه برگشت

روایت‌های برادر شهید

بچه‌های مسجدی

اسماعیل متولد اردیبهشت ۴۶ در کومله از توابع شهرستان لنگرود گیلان بود. یکی از بسیجی‌های این منطقه که در شهریور ۶۵ به عنوان آرپی‌جی‌زن در عملیات کربلای ۲ در منطقه حاج‌عمران حضور یافت و همانجا هم با اصابت گلوله مستقیم دشمن به شهادت رسید. ما یک خانواده روستایی، کشاورز و بسیار مذهبی داشتیم. پدرم اغلب ما را همراه خود به مسجد می‌برد. حتی یادم است قبل از انقلاب چون مسجد محله‌مان برق نداشت، اهالی و همین طور پدرم با فانوس به مسجد می‌رفتند. اسماعیل در چنین محیطی بزرگ شد و خیلی زود هم وارد جریان انقلاب و سپس دفاع مقدس شد.

رزمنده ۱۵ساله

مادرم علاقه زیادی به اسماعیل داشت. او و البته همه ما را با آموزه‌های دینی تربیت کرده بود. بعد از پیروزی انقلاب، اسماعیل در انجمن اسلامی و بسیج و مسائلی از این دست فعالیت می‌کرد. از سن ۱۵ سالگی هم به جبهه رفت و تقریباً بین سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۵ که به شهادت رسید، چند باری به جبهه اعزام شده بود. اولین رزمنده خانواده ما، اسماعیل بود. بعد از مدتی برادر بزرگ‌مان به جبهه رفت و من هم در سال ۶۳ برای آموزش نظامی اقدام کردم اما در سال ۶۵ و در عملیات کربلای ۲ به جبهه رفتم و در همان عملیاتی که اسماعیل به شهادت رسید، حضور داشتم.

همرزم برادر

من و اسماعیل در عملیات با هم بودیم. شب عملیات حال و هوای اسماعیل دیدنی بود. مرا در آغوش گرفت و بوسید و از من حلالیت طلبید. در آن سن و سال متوجه رفتارش نمی‌شدم. حتی خنده‌ام گرفته بود که چرا چنین می‌کند، اما بعدها متوجه شدم که او داشت وداع قبل از شهادت می‌کرد و من متوجه نبودم. اخوی یک آدم معنوی بود. روی اخلاق و روحیات و معنویاتش کار کرده بود. شاید همین توجه به معنویات باعث شد او به شهادت برسد و ما بمانیم. در عملیات کربلای ۲، یک گلوله مستقیم به اسماعیل اصابت کرد و آسمانی شد. در همین عملیات من مجروح شدم و به مقام جانبازی نائل آمدم.

پیکری که جا ماند

بعد از شهادت اسماعیل و تعداد دیگری از بچه‌ها، شرایطی پیش آمد که نیروهای گردان نتوانستند پیکر تعدادی از این شهدا را عقب برگردانند. در کربلای ۲، ۱۱ شهید مفقودالاثر از بچه‌های بخش کومله در منطقه جا مانده بود و خانواده ما فقط چشم انتظار پیکر عزیزش نبود، اما مادرم خیلی بی‌تابی اسماعیل را می‌کرد. قبلاً عرض کردم که او را خیلی دوست داشت. سال‌ها چشم انتظار آمدنش بود. لحظه شماری می‌کرد و منتظر بود خبری از اسماعیل به او برسد. در واقع همه ما چشم انتظار آمدن اسماعیل بودیم. او برادری بسیار مهربان بود و دوری‌اش دلتنگ‌مان می‌کرد. عاقبت پنج سال پس از پایان جنگ تحمیلی و در سال ۱۳۷۲ پیکر اسماعیل در عملیات تفحص شناسایی شد و به خانه برگشت.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۰۷

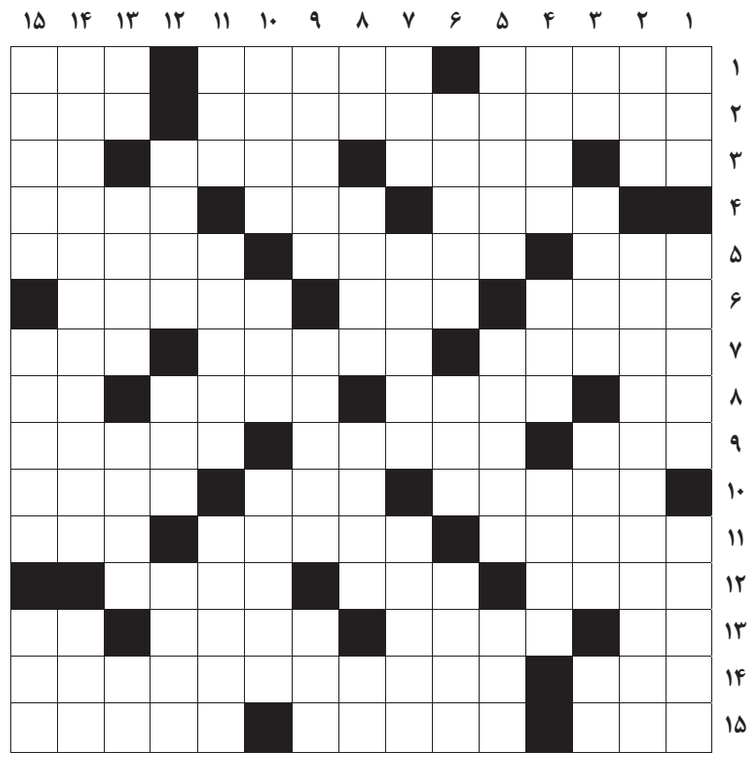

از راست به چپ

■ ۱- سنگین‌ترین وسیله ورزشی- پایتخت قرقیزستان- دیگ سفالین ■ ۲- هم‌نشینی و معاشرت- نهی شاعرانه از آمدن ■ ۳- امر به گفتن- از نام‌های باری تعالی- برادر شیرازی- شلوار جین ■ ۴- سخن بیهوده- از حروف مقطعه- سخنچین ■ ۵- کلمه شرط- متضاد رونده- اسیدی که اساس ساختمان پروتئین‌ها را تشکیل می‌دهد ■ ۶- مذهب- کنده کاری روی چوب- بخش منفجرشونده موشک ■ ۷- دختر پدر از دست داده- بدون غم و درد- منقار پرنده ■ ۸- غذای نذری- مادر حضرت رسول- صدای آهنگین- رمق آخر ■ ۹- سلاح پرتابی- ناقص و نارسا- خمخانه ■ ۱۰- استان کویری- درد چشم- فیلم یدالله صمدی ■ ۱۱- فلاتی در آسیا- زهره- لنگه در ■ ۱۲- واحد بزرگ نظامی- پدر بزرگ رستم- علامت خطر ■ ۱۳- یازده- جزیره- کوهان شتر- حرص و طمع ■ ۱۴- زاویه- رهبر فقید هند که او را به عنوان پدر هندوستان می‌شناسند ■ ۱۵- ماه فرو رونده- شهید مظلوم اغتشاشات سال ۱۴۰۱- کیسه پول

از بالا به پایین

■ ۱- واحد نظامی- دندان‌های نیش- گرده خون ■ ۲- نام زرتشت- پدر مرثیه‌سرایی و خالق طولانی‌ترین ترکیب بند شعر عاشورایی ■ ۳- پژمرده و بی‌حال- کشور غرب آفریقا- سرسلسله خاندانی که در دربار خلفای عباسی به مقامات بالا رسیدند و در نهایت به دست هارون الرشید قتل‌عام شدند- پارگی لباس ■ ۴- باقی مانده حساب- پرنده سعادت- مردنی ■ ۵- هدیه‌ای به نوعروس- دو یا چند نفر که دارای کار مشترکی هستند- اندازه گرمی و سردی هوا ■ ۶- بستر- الفبای خوردنی- بیدار ■ ۷- پایتخت سوئیس- دوران انتهای بیماری- به مرادش نرسیده ■ ۸- آب منجمد- نشانی- اقیانوس کبیر- حرف فاصله ■ ۹- شکل و هیئت- هراس- چاقی ■ ۱۰- بازار بی رونق- میوه تنبل- الهه‌ای در روم باستان ■ ۱۱- خوردنی دردناک- القای امری از جانب خداوند در دل انسان- مهاجم اسبق فوتبال ایران ■ ۱۲- بیهوشی- پسرخوانده پیامبر- کبوتر صحرایی ■ ۱۳- ناپیدا- وطن- متضاد بیشتر- نماد لاغری ■ ۱۴- نویسنده نامدار ادبیات چک و خالق رمان‌های بار هستی و جاودانگی- وفای به عهد ■ ۱۵- انعام- سستی و تنبلی- صندلی دوچرخه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۱	۲						
				۷	۹	۸		
		۴	۶			۷	۲	
۶					۱			
	۷	۱				۲		
	۹				۶		۵	
۳								۹
			۵	۴	۸			۱
								۲

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۳۰۶